



Scientific Journal Quarterly of Middle East Studies

Vol 29. No 4. Winter 2023

Received date: 2023.04.24

Acceptance date: 2023.05.29



مرکز پژوهش‌های علمی و
مطالعات استراتژیک خاورمیانه

Home page: www.cmess.sinaweb.net

DOR: 20.1001.1.15601986.1401.29.4.15.7

Flux States and Counter-Hegemonic Region: Characteristics of the West Asian Regional System

Ariabarzan Mohammadi^۱



Abstract

The West Asian region can be named a regional system; The patterns of intra-regional and international relations in this region are fundamentally different from other regions of the world. This system has a series of norms, patterns of behavior and fields of action that have been gradually and historically institutionalized due to the development of specific political, historical (legacy) and economic conditions. The unworkability of modern or so-called Westphalian nation-state in many countries under this system, the presence of floating/flux states, the decisive role of non-state actors and the existence of parallel spheres, the unique geopolitical position and the existence of enormous energy resources and oil and gas revenues, are among the characteristics of this system compared to other regions of the world. Using a descriptive and analytical method and taking a critical stance vis-a-vis Orientalist approaches, this paper seeks to examine the characteristics of West Asia as a regional system in which, historically, the activism of the native actors of the region plays an essential role in its formation.

Keywords: West Asia Regional System, Flux States, Nation-State.

^۱ Researcher at Center for Scientific Research and Middle East Strategic Studies, Tehran, Iran.



مرکز پژوهش های علمی و
مطالعات استراتژیک خاور میانه

فصلنامه علمی مطالعات خاور میانه

سال ۲۹، شماره ۴، پیاپی (۱۱۰)، زمستان ۱۴۰۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۰۸

Home page: www.cmess.sinaweb.net

DOR: ۲۰,۱۰۰۱,۱,۱۵۶۰۱۹۸۶,۱۴۰۱,۲۹,۴.۱۵,۷

نوع مقاله: پژوهشی

دولت های سیال و منطقه ضد هژمونی: ویژگی های سیستم منطقه ای غرب آسیا

آریابرزن محمدی^۱



چکیده

منطقه غرب آسیا را می توان یک سیستم منطقه ای نامید. الگوهای روابط درون منطقه ای و بین الملل در این منطقه با سایر مناطق جهان تفاوت ماهوی دارد. این سیستم دارای یکسری هنجارها، الگوهای رفتاری و عرصه های کنش است که بر اثر تطور در شرایط خاص سیاسی، تاریخی (میراثی) و اقتصادی به تدریج به صورت تاریخی نهادینه گشته اند. امتناع ایجاد دولت-ملت مدرن یا به اصطلاح وستفالی در بسیاری از کشورهای زیرمجموعه این سیستم، حضور دولت های شناور/سیال، نقش پررنگ بازیگران غیردولتی و وجود سپهرهای موازی، موقعیت منحصر به فرد ژئوپلیتیکی و وجود منابع عظیم انرژی و دلارهای نفتی و گازی از جمله وجوه متمایز این سیستم نسبت به مناطق دیگر جهان است. این مقاله به روش تحلیلی-توصیفی و گردآوری کتابخانه ای با نقد رویکردهای شرق شناسانه در پی بررسی ویژگی های غرب آسیا به مثابه یک سیستم منطقه ای است که کنشگری بازیگران بومی منطقه از لحاظ تاریخی، در شکل گیری آن نقش اساسی دارد. این پژوهش از تعریف براومولر از سیستم بهره می جوید؛ سیستم به مثابه مجموعه ای از بخش های مرتبط باهم، به طوری که عملکرد یک بخش بر عملکرد بقیه تاثیرگذار باشد.

واژگان کلیدی: سیستم منطقه ای غرب آسیا، دولت های سیال، دولت-ملت.

کلیشه‌های رایج اروپامحورانه در حوزه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل ناکارآمدی خود را بارها به نمایش گذاشته‌اند؛ عدم درک صحیح از چیستی، چرایی و چگونگی پدیده‌هایی همچون دولت غرب آسیایی و عدم فهم درست مناسبات و برهمکنش میان دولت‌ها، بازیگران غیردولتی و محیط بین‌الملل باعث کج‌فهمی‌های فراوان نگرش‌های اروپامحور در حوزه علوم سیاسی و دولت‌پژوهی شده است؛ کافی است نگاهی به کتاب‌ها و مقالات پیش از تحولات ۲۰۱۱ ببینیم، خواهیم دید که هیچ‌کدام از نام‌های بزرگ این رشته در دانشگاه‌های غربی حتی کوچک‌ترین احتمالی برای وقوع دگرگونی‌های جهان عرب قائل نبودند. منابع آکادمیک پیشا اعتراضات عربی آینده بود از تحلیل چرایی ثبات مصر مبارک و تونس بن علی؛ حاملان کلیشه‌های رایج غربی با تعریف خطی‌ای که از تاریخ ارائه می‌دادند یک گزینه بیشتر برای انتهای تاریخ قائل نبودند که مدرنیته تیپ غربی است و تنها یک تعریف از دولت را به‌عنوان نمونه برتر به رسمیت می‌شناسند که تعریف دولت-ملت وستفالی و یا پسا-وستفالی اتحادیه اروپایی است. کارل براون، خاورمیانه را «مورد رخنه‌ترین منطقه جهان» نامید. منظور او این بود که به دلیل معادله انحطاط عثمانی و توسعه‌طلبی دول استعماری، «مسئله شرق»، قدرت‌های خارجی به‌صورت تاریخی در پی ممانعت از اجرای سیاست‌های خارجی مستقل از سوی کشورهای خاورمیانه و جلوگیری از سازمان‌دهی منطقه به روش‌های خودمختار و مستقل از غرب بوده‌اند. حاصل جمع آن انحطاط و این رخنه خاورمیانه‌ای شد که اولاً دولت-ملت وستفالی در آن نضج نیافت و ثانیاً سرشتی نظم‌ناپذیر پیدا کرد که چیرگی توسط قدرت منطقه‌ای را پس می‌زد (Brown, 1984). این نگرش شرق‌شناسانه که هیچ‌وجه کنشگرایانه‌ای را از منظر تاریخی برای عثمانی و دیگر قدرت‌های هم‌عصر درون-منطقه‌ای مانند ایران صفوی و یا عمان آل بوسعیدی قائل نیست و فاعلیت درون‌منطقه‌ای را صرفاً در مقام واکنش به کنشگری غرب و نظام بین‌الملل ارزیابی می‌کند، در آثار دیگر اندیشمندان جریان غالب مطالعات خاورمیانه نیز به وضوح قابل مشاهده است.^۱ در این نگرش شرق‌شناسانه، خاورمیانه در واکنش به توسعه‌طلبی غرب، «مدرنیسم تدافعی» در پیش گرفته که از ابتدا محکوم به شکست بود (Hinnebusch, 2003: 17) زیرا هیچ چیز قادر نبوده خاورمیانه را از استیلای مسئله شرق و الگوی پریشان سیاست‌ورزی «کلایدوسکپی» آزاد سازد (Brown, 1984: 106). به بیان ادوارد شیلز اشتیاق پرومته‌وار به مدرنیته، حاکمان دول جدید التاسیس آسیایی و آفریقایی را وادار می‌کند وارد جدالی خشونت‌بار میان گذشته و آینده شوند، کشمکش میان جوامع سنتی و آرمان‌های مدرن (Shils, 1960).

واقعیت تاریخی اما به ما نشان می‌دهد که غرب آسیا به طرز کنشگرایانه‌ای در خلق وضع موجود نقش داشته حتی پیش از به اصطلاح مسئله شرقی؛ نظام عثمانی در سرزمین‌های عربی از همان آغاز و پیش از دوره انحطاط ادعایی (پس از فوت سلیمان قانونی در ۱۵۶۶م) بر شیوه حکمرانی غیرمتمرکز استوار بوده است؛ علاوه بر این بر خلاف دیدگاه رایج که تمرکززدایی را محصول انحطاط می‌داند، امپراتوری عثمانی پس از پشت سر گذاشتن یک بحران شدید اقتصادی و جمعیتی در اواخر قرن شانزدهم و اوایل قرن هفدهم، به نحوکنشگرانه اولویت استراتژیک خود را از فتوحات نظامی به ثبات ارضی تغییر داد که دغدغه اصلی آن استحصال درآمد از مناطقی بود که قبلاً تحت کنترل درآمده بودند (Hathaway and Barbir, ۲۰۰۸: ۷-۸). در ابتدای تسلط بر سرزمین‌های عربی، عثمانی بر اساس نظام موسوم به تیمار از سنجاق‌بیگ استان‌ها اسب و سرباز طلب می‌کرد. این نظام به تدریج جای خود را به اجاره‌داری مقطوع (Tax farming) داد. مهم وفاداری به سلطان، افزایش درآمد مالیاتی و توانایی تامین امنیت در انحاء و اکناف امپراتوری بود؛ اینکه والیان و امرایی که این مهم را تامین می‌کنند، از پیروان کدام قومیت و مذهب باشند برای حکام عثمانی در اولویت قرار نداشت. به‌عنوان مثال خاندان معینین، که

^۱ Eurocentrism

^۲ See for example Hinnebusch, 2003; Ayubi, 1995; Bromley, 1994; Owen, 1992

در اوایل قرن هفدهم به‌عنوان امرای جبل لبنان به رسمیت شناخته شده بودند از خاندان‌های مقتدر دروزی بودند و سنان پاشا، فرمانده نظامی برجسته و وزیر اعظم سلطان عثمانی، تباری آلبانیایی داشت. حورانی این مسئله را با ذکر مثال‌های متعدد از تاریخ عثمانی ذیل مفهوم سیاست اعیان محلی (The politics of notables) بررسی کرد؛ اعیانی که به دلیل ارتباطات و ائتلافات محلی خود منافع بخش مهمی از اقشار محلی را نمایندگی می‌کنند، از آزادی عمل نسبی برخوردارند و توان بالایی برای چانه‌زنی با حاکمان بالادستی دارند (Hourani, 1981). حاکمیت عثمانی در بلاد عرب چهار قرن دوام یافت (از ۱۵۱۷ تا ۱۹۱۸م) اما هیچ‌گاه سیاست آموزش زبان واحد در کل امپراتوری پدیدار نگشت؛ در ضمن علی‌رغم تلاش عثمانی، آن امپراتوری نتوانست مذهب حنفی را تبدیل به مذهب غالب در جهان عرب سازد؛ تمرکزگرایی و همگن‌سازی فرهنگی در ولایات، به‌مثابه یک استراتژی حاکمیتی، تنها از قرن نوزدهم، همزمان با پیدایش جنبش تنظیمات مورد توجه نخبگان سیاسی عثمانی قرار گرفت؛ تا آن زمان حکمرانی غیرمتمرکز با محوریت اجاره‌داری مقطوع و بهره‌گیری از مالیات تجاری بین‌منطقه‌ای اساس شیوه حکمرانی عثمانی را تشکیل می‌داد. خودمختاری در سرزمین‌های عربی درجات متفاوتی داشت و از اختیارات ایالتی تا نظام قیمومیت تشریفاتی را در بر می‌گرفت. در ضمن حکومت‌هایی همچون آل بوسعید خود به یک امپراتوری بدل شده و اساساً تحت فرمان عثمانی‌ها نبودند. حکمرانی عثمانی در سرزمین‌های عربی از الگوی عملگرایی غیرمتمرکز پیروی می‌کرد. این مدل حکمرانی کارآمدی و دوام خود را از برقراری امنیت نسبی در سرزمین‌ها و مسیرهای تجاری بین‌سرزمینی (Pax Ottomana) به دست می‌آورد. این استراتژی عملگرایی به طرز کنشگرانه‌ای زمینه رشد و تکثیر هویت‌های محلی، مذهبی، دینی و قومی-قبیله‌ای را در سرزمین‌های عربی فراهم نمود. رویکرد کنشگرانه را همچنین می‌توان در سیاست‌ورزی و دیپلماسی حکومت‌های ایران از صفویه تا قاجاریه مشاهده نمود؛ به‌عنوان مثال رقابت منطقه‌ای میان شاهان صفوی و سلاطین عثمانی در منطقه‌ای شامل قفقاز جنوبی، آناتولی و عراق، از پیمان آماسیه (۱۵۵۵) تا عهدنامه نصوح پاشا (۱۶۱۲) و زهاب (۱۶۳۹)، تأثیرات ماندگاری بر ساخت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی منطقه برجای گذاشت (Ateş, 2015; Boyar, 2013). عهدنامه زهاب از لحاظ دوره زمانی مصادف بود با انعقاد عهدنامه وستفالی (۱۶۴۸) میان کشورهای اروپایی به جز بریتانیا و لهستان، که بر آن اساس کشورهای امضاکننده به‌عنوان واحدهای سیاسی مستقل از کلیسا مشروعیت یافتند. قریب به این مفهوم را می‌توان در واقعیت پس از معاهده زهاب نیز مشاهده نمود؛ تعیین مرزها و تنظیم روابط ایران و عثمانی به تدریج عرفی شده و از ذیل گفتمان رقابت مذهبی خارج شد؛ به‌عنوان مثال، هنگامی که سلطان عبدالحمید اول (۱۷۷۴-۱۷۸۹)، در واکنش به حملات کریمخان زند خواستار صدور فتوا علیه او شد، با اینکه صدور چنین فتوایی در آن زمان رایج بود، اما به‌عنوان نشانه‌ای از عرفی شدن تدریجی روابط عثمانی و ایران، این‌بار مفتیان عثمانی فرمانروای ایران را نه «مرتد شیعی»، بلکه به‌عنوان یک مسلمان یاقی «باغی» علیه سلطان معرفی می‌کردند (Ateş, 2015: 24-25).

در نگرش شرق‌شناسانه با محوریت «مسئله شرقی» انحطاط در شرق و غرب از نظر اهمیت نظری برابر نیستند. همان‌طور که درگیری بین عثمانی‌ها و ایرانیان گاه خلاء موقتی ایجاد می‌کرد که قدرت‌های کوچک محلی همچون قواسم، یعاربه و بوسعیدی‌ها می‌توانستند آن را پر کنند. درگیری درون خود قدرت‌های اروپایی نیز فرصت‌هایی را برای کنشگری قدرت‌های بومی غرب آسیایی فراهم می‌ساخت، اصحاب نگرش شرق‌شناسانه و اروپامحور اما برای ضعف، انحطاط و اختلافات میان قدرت‌های اروپایی، همچون انحطاط امپراتوری پرتغال و اسپانیا و رقابت آن‌ها با هلند و بریتانیا، شانی هم‌تراز با مسئله انحطاط شرق قائل نبودند؛ این نحله فکری عمده تمرکز خود را بر ابژه‌انگاری مشرق‌زمین قرارداده، همواره در خوانش تاریخ و تحلیل چرایی وضع موجود غرب آسیا، شرق را در جایگاه انفعال و غرب را در موقعیت کنشگری قرار می‌دهند. این مقاله با نقد رویکردهای شرق‌شناسانه بر آن است تا بر ضرورت مفهوم‌پردازی رویکردی نوین و بومی تأکید ورزد؛ این مقاله بر

این امر تاکید می‌کند که غرب آسیا یک سیستم منطقه‌ای است که کنشگری بازیگران بومی منطقه از لحاظ تاریخی، در شکل‌گیری آن نقش اساسی دارد. این پژوهش از روش تحلیلی توصیفی و گردآوری کتابخانه‌ای پیروی می‌کند.

چارچوب نظری

رویکرد سیستم‌مدار ابتدا در علوم طبیعی مورد استفاده قرار گرفت، اما کاربرد آن به سرعت به علوم انسانی نیز گسترش یافت. تالکوت پارسونز (Parsons, 1937) بنیانگذار به کارگیری نظریه سیستم‌ها در علوم اجتماعی بود. اما دیوید ایستون (Easton, 1953) اولین اندیشمندی بود که نظریه سیستم‌ها را در علوم سیاسی به کار بست. این رویکرد سپس کارایی خود را در تحلیل مناسبات منطقه‌ای نیز ثابت نمود؛ از جمله مهم‌ترین آثار در زمینه مطالعه خاورمیانه به‌مثابه سیستم می‌توان به «سیاست بین‌الملل و خاورمیانه» اثر کارل براون (Brown, 1984)، «مقوله‌های سیاست عربی» مایکل بارنت (Barnett, 1998) و «رویکرد سیستمیک به روابط بین‌الملل خاورمیانه» گریگوری گاوس (Gause, 1999) اشاره نمود. همچنین مطالعه امنیت خاورمیانه از منظر مجموعه امنیتی ذیل مکتب کپنهاگ که در حوزه امنیت سیستم‌محور از تلاش‌های علمی بسیار تاثیرگذار است (Buzan and Waever, 2013)؛ با این وجود نگرش بری بوزان از این حیث که تمرکز اصلی‌اش بر تسری امنیت‌سازی است، جامع‌نگری یک نظریه اساساً سیستمی را ندارد.

این مقاله از تعریف براومولر از سیستم بهره می‌جوید؛ سیستم به‌مثابه مجموعه‌ای از بخش‌های مرتبط با هم، به طوری که عملکرد یک بخش بر عملکرد سایر بخش‌ها تاثیرگذار باشد. این نگرش در مقابل تعریف پارسونزی قرار می‌گیرد که وجود توازن و تعادل (Equilibrium) را شرط لازم سیستم بودن می‌پندارد. همچنین بر خلاف پارسونز که در تحلیل نهایی ساختار را بر عاملیت فردی ترجیح می‌دهد، برتومولر در نگرش سیستمی خود، قائل به وجود رابطه دیالکتیکی میان ساختار و کنشگر (عاملیت) است، اما این به این معنی نیست که کنشگر لزوماً می‌تواند ساختار مورد نظر خود را ایجاد کند، به باور براومولر «هیچ راهی برای اجتناب از این واقعیت ساده وجود ندارد که شرایطی که مردم باید در آن تاریخ بسازند شرایطی است که خود مردم، ایجاد می‌کنند. مع الوصف، این واقعیت که ما آن شرایط را ایجاد می‌کنیم، به این معنی نیست که هیچ‌کدام از ما، یا حتی همه ما با هم، می‌توانیم آن‌ها را انتخاب کنیم» (Braumoeller, 2012: 16). براومولر با پرداختن به اینکه آیا رهبران بزرگ تاریخ را می‌سازند یا اینکه شرایط تاریخی است که قیودی را بر تصمیمات رهبران وضع می‌کند، چنین استدلال می‌کند که ترکیب این دو ایده -اینکه ساختار بر رفتار کنشگر تأثیر می‌گذارد و کنشگران نیز برای تغییر شرایط محیطی خود وارد عمل می‌شوند- جوهر تفکر سیستمی است (Braumoeller, 2012: i). البته براومولر نظریه سیستمیک خود را بر پایه سیاست بین‌الملل طرح‌ریزی می‌کند و از این منظر نظام بین‌الملل را به‌عنوان یک سیستم کلی مورد بررسی قرار می‌دهد، در حالی که در این مقاله دینامیسم سیستمی منطقه‌ای است که مورد واکاوی قرار می‌گیرد.

مولفه‌های اصلی سیستم منطقه‌ای غرب آسیا

در سیستم منطقه‌ای غرب آسیا دولت‌های رسمی و مستقر لزوماً کنشگران اصلی در روابط درون‌منطقه‌ای و بین‌المللی نبوده و نیستند؛ در کنار بقای دولت به‌مثابه یک نهاد رسمی، این گزینه حفظ بقای بازیگران غیردولتی در محیط غیرمتمرکز داخلی و آنارشیک خارجی است که بر دینامیسم روابط منطقه‌ای و به تبع آن بین‌المللی، تأثیر جدی می‌گذارد. علاوه بر این، دولت نبودن این بازیگران به آن‌ها چالاکتی بسیاری بخشیده است: آن‌ها دولت نیستند بنابراین می‌توانند زیر بار هیچ‌کدام از تعهدات بین‌المللی دولت رسمی نروند. ضمن اینکه آن‌ها از طرق مختلف من جمله شرکت در انتخابات در تصمیمات سیاست خارجه دولت رسمی نیز تاثیر می‌گذارند. به عبارت دیگر بازیگران غیردولتی در بسیاری از موارد ویژگی‌های هیبریدی دارند؛ از یک سو مستقل از دولت و سیاست‌های آن عمل می‌کنند، از سوی دیگر در برخی نهادهای دولتی اعم از وزارتخانه‌ها، پارلمان

و نیروهی مسلح عضو هستند. مطالعه رفتار سیاسی گروه‌های حشدالشعبی عراق و حزب‌الله لبنان نمونه‌هایی از این نوع بازیگری هیبریدی را به ما نشان می‌دهد.

همان‌طور که شرح داده شد چالاک‌ی نقطه قوت و ممیزه این بازیگران غیردولتی است و این چالاک‌ی به حوزه‌های دیگر نیز قابل سرریز شدن است. در سیستم منطقه‌ای غرب آسیا توسعه و انتقال تکنولوژی نبرد نامتقارن، میان بازیگران دولتی و غیردولتی، از لبنان گرفته تا یمن و عراق و فلسطین اشغالی از بسیاری از روندهای مشابه نزد میان‌دولت‌ها سریع‌تر است. در اینجا یک جهانی شدن به موازات جهانی شدن متعارف نیز وجود دارد که در آن سخن از تبادل مخفیانه تکنولوژی برای نبرد غیرمستقران است، سخن از رمز ارز و جنگ مخفیانه سایبری است ضمناً نیاز به یادآوری نیست که غرب آسیا منبع بزرگ تامین انرژی حال و آینده دنیا است و چهارراه اتصال شرق به غرب، چه زمینی و چه هوایی و دریایی است. همه موارد فوق‌الذکر امکاناتی برای مقاومت در برابر هژمونی ایجاد می‌کند که در کمتر نقطه‌ای از دنیا پیدا می‌شود.

هژمونی ستیزی غرب آسیا در اینجا با نگرشی که کارل براون (Brown, 1984) مطرح می‌کند تفاوت ماهوی دارد؛ به باور براون انحطاط عثمانی و نفوذ ناقص غرب در منطقه اصلی‌ترین دلیل رفتارهای سیستمیک و از جمله هژمونی ستیزی در غرب آسیا است. در صورتی که به باور نگارنده میراث سیستمی غرب آسیا تا حد زیادی متأثر از شیوه حکمرانی غیرمتمرکز عثمانی‌ها حتی قبل از دوره ادعایی انحطاط است. به عبارت دیگر در حالی که براون میراث عثمانی را از دیدگاه شرق‌شناسانه و ذیل پارادایم «مسئله شرقی» مطرح می‌سازد و از این منظر امپراتوری عثمانی را در جایگاه انفعالی قرار می‌دهد، نگارنده بر این باور است که سیستم حکمرانی غیرمتمرکز عثمانی به نحوی کنشگرایانه در شکل‌گیری سیستم کنونی منطقه غرب آسیا تاثیر ماندگار و عمیق بر جای گذاشته است. به عبارت دیگر عثمانی حتی پیش از انحطاط، از همان ابتدای بسط سیطره بر سرزمین‌های عربی یعنی ابتدای قرن شانزدهم، راهبرد حکمرانی غیرمتمرکز را به عنوان یک کلان استراتژی انتخاب کرده بود؛ استراتژی اداری عثمانی در اکثر متصرفات این بود که بر سربازگیری، مالیات بر زراعت، و رونق تجارت متمرکز شود و باقی امور را به قبایل و اعیان محلی واگذار کند. همچنین در مواردی که باب عالی از کنش‌های گریز از مرکز و جاه‌طلبانه فرمانداران محلی احساس تهدید می‌نمود، به جای روش پرهزینه ارسال نیروهای نظامی از مرکز، از قبایل و اعیان محلی رقیب کمک می‌گرفتند و فرمانداران جاه‌طلب را با شیوه‌ای شبه کودتایی کنار زده و کودتاکنندگان را بر جای آن‌ها می‌نشانند (Hathaway and Barbir, 2008: 182). عثمانی‌ها بارها از این استراتژی برای حفظ قدرت خود در ولایات واقع در جهان عربی استفاده کردند. علاوه بر این، بازیگری دیگر قدرت‌های بومی منطقه‌ای نیز مانند ایران (صفوی، افشار، زندیه و قاجاریه)، خاندان القواسم، محمدعلی پاشای مصر، امامان زیدیه یمن و سلاطین عمانی و تعامل و کشمکش آن‌ها با قدرت‌های خارجی از جمله پرتغالی‌ها و انگلیس، در شکل‌گیری سیستم منطقه‌ای غرب آسیا تاثیر بسزایی داشته است. از برهمکنش این تاثیرات یک سیستم منطقه‌ای ایجاد شده است که پراکندگی قدرت و مشروعیت، تعدد هویت‌های سیاسی-اجتماعی و مقاومت شدید در برابر هژمونی از جمله مشخصه‌های بارز آن می‌باشد. به عبارت دیگر پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی، زمینه برای تاسیس نظام دولت-ملت مدرن در بیشتر مناطق عربی منطقه مهیا نبود. ضمناً دخالت‌های استعماری چین و پس از جنگ‌های جهانی شرایط را بغرنج‌تر کرد و در نهایت گونه دیگری از دولت در این منطقه فرگشت یافت که نه پیشامدرن است نه وستفالی؛ این گونه جدید دولت، یک دولت شناور است.

دینامیسم مقاومت و دولت غرب آسیایی

جریان اصلی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، ضعف دولت-ملت و حضور بازیگران غیردولتی و تبعات آن در منطقه را به عنوان شرایط مرحله «گذار» تحلیل می‌کنند. در حالی که به باور نگارنده این نوع نگاه غربی، ناشی از یک دوگانه‌سازی

تقابلی در مفهوم دریدایی کلمه و قرار دادن گذار به‌عنوان عنصر نكوهیده، دارای بار ارزشی منفی، در برابر تثبیت یافته به‌عنوان عنصر مطلوب، دارای بار ارزشی مثبت و سپس منسوب کردن هر آنچه شبیه به دولت-ملت اروپایی نیست به عنصر اول و هر آنچه شبیه است به عنصر دوم، نشأت می‌گیرد. به باور نگارنده این دوگانه‌سازی، عمدتاً ذهنی و تصویری است، آنچه در جریان غالب روابط بین‌الملل (یا جریان اصلی) ذیل مرحله گذار صورتبندی می‌شود در واقع بخشی از واقعیت مانای این منطقه است که نسل‌های پی در پی آن را تجربه کرده‌اند و معلوم نیست در آینده به چه فرم و محتوایی برسد. در ثانی همه چیز در جهان و منطقه در حال صیورورت است و مگر می‌توان خود پروژه دولت-ملت اروپایی در دل اروپا را پایان یافته پنداشت و دفترش را تماماً بسته شده انگاشت؟ هراکلیتوس حکیم پیشا سقراطی و واضع دکترین سیلان (Flux) به درستی دریافته بود که دنیای اطراف ما دنیای تغییر و سیلان است نه جهان شدن و ماندگاری؛ از نگاه هراکلیتوس تنها چیزی که پایدار می‌ماند خود تغییر است، به تعبیر او «همان‌طور که آن‌ها پا به رودخانه‌های مشابهی می‌گذارند، آب‌های متفاوتی بر آن‌ها جاری می‌شود» (Heraclitus and Robinson, 1987: 17)؛ رودخانه او بستری است ثابت اما میان‌تهی، که نو به نو شدن آب آن را معنی می‌بخشد (Curd and Graham, 2008: 147)؛ ضرب‌المثلی در زبان انگلیسی وجود دارد که منسوب به رالف امرسون شاعر و مقاله‌نویس برجسته قرن نوزدهمی آمریکا است، به این شرح «زندگی مسیر است و نه مقصد»، به همین منوال باید اذعان داشت که زندگی و حیات منطقه غرب آسیا، همین تغییر، سیلان، یا گذار است نه مقصد نهایی موهوم و مدرنیته وعده داده شده. اگر بخواهیم از فرهنگ بومی مثالی برای تبیین مسئله بیاوریم، می‌توان به مفهوم کوچ اشاره کرد؛ برای عشایر کوچ‌نشین، بیلاق و قشلاق و کوچ همه یک مفهوم‌اند، چون نه بیلاق به تنهایی معنی و مفهومی دارد، نه قشلاق و نه کوچ. بنابراین در هنگام مواجهه با تعبیری مانند دولت درمانده (Failed state)، دولت شکننده (Fragile state)، کسری حاکمیت ملی (Sovereignty deficit) و کسری مشروعیت (Legitimacy deficit)، این تصور که کیان‌های متصف به این صفات نخست می‌بایست دوره گذار را طی کنند و دولت-ملت تیپ و ستفالی بشوند تا بتوان آن‌ها را دولت نامید، تصویری ناکارآمد و غیرمنطقی است که از رویکرد دوگانه‌سازی ناشی می‌شود. به تعبیر هراکلیتوس امر منطقی یا همان لوگوس حلقه جمع میان اضداد است؛ روز و شب، خواب و بیداری، جنگ و صلح، جوانی و پیری، مرگ و زندگی و هارمونی نامرئی میان آن‌ها، که از هر انسجام مشهودی والاتر است (Stamatellos, 2007: 46). واقعیت این است که در برخی موارد وجوه افتراق میان دولت تیپ غربی و نمونه‌های غرب آسیایی دولت به حدی است که اگر بخواهیم از زبان زیست‌شناسی وام بگیریم، ما در حال صحبت از دو زیرگونه متفاوت هستیم که در عین شباهت قرار نیست میانشان این‌همانی برقرار کنیم؛ نگرش این‌همانی در عین تفاوت، یکی از راه‌های رسیدن به درکی نوین و مبتنی بر واقعیات از چیستی، چرایی و چگونگی دولت در غرب آسیا است. بنابراین با بهره گرفتن از این نگرش انتقادی به جای اصطلاح ناکارآمد «دولت درمانده» می‌توان مفهومی را ساخت به نام دولت سیال/شناور (Flux/Floating state).

در دولت‌های سیال/شناور، مشروعیت حکمرانی و هویت ملی در سیلان است، در ضمن دامنه جغرافیایی اختیارات این کیان‌ها به‌شدت شناور است، مانند دولت لبنان که گاه نسبت مشروعیتش صعودی است و گاه نزولی، در ضمن گاه از جمع‌آوری زباله در بیروت وا می‌ماند و گاه ارتشش در کنار حزب‌الله از مرزهای شمالی کشور مقتدرانه دفاع می‌کند. واژه شناور از این لحاظ کلیدی است که سیالیت و جزر و مد مداوم مشروعیت، اقتدار و اختیارات این دولت‌ها را در ساحت تخیلی و نمادین به تصویر می‌کشد، به‌عبارت دیگر این عناصر همیشه کاهشی و یا افزایشی نیستند بلکه جزر و مد دارند. بنا به تعریف می‌توان دولت‌های عراق، افغانستان، یمن، سودان و حتی پاکستان را در این دسته‌بندی قرار داد. دولت یمن حتی از زمان علی عبدالله صالح دولتی شناور بوده، نه تنها دامنه اقتدار دولت میان شمال و جنوب در جزر و مد بود که هویت دولت یمن نیز میان پان‌عربیسیم و هویت قبیله‌ای و هویت مناطقی و مذهبی در حال نوسان دائمی بوده است. دولت‌های

متوالی سودان نیز از زمان استقلال در ۱۹۵۶ شبیه به همین وضعیت را داشته‌اند. پاکستان از زمان استقلال و جدایی از هند میان هویت سکولار و مذهبی، نظامی و مدنی در حال جزر و مد است. ضمناً در ایالات مرزی با افغانستان و ایران دارای اقتداری شناور است.

سپهرهای موازی و ظرفیت بالای مقاومت در غرب آسیا

به نظر می‌رسد پارادایم کنونی غرب آسیا را بتوان پارادایم سپهرهای موازی متکثر نامید. در ضمن جهان و روابط بین‌الملل معاصر موسع‌تر و پر گزینه‌تر از گذشته (دوران جنگ سرد و دوره تک‌قطبی) است و همزمان گنجایش نقش‌آفرینی موثر بازیگران دولتی و غیردولتی، دولت‌ها و ملت‌ها، رسانه‌ها و شرکت‌های چندملیتی در سطوح موازی و متقاطع را دارد. به‌عنوان مثال اگر به سیستم منطقه‌ای غرب آسیا بنگریم خواهیم دید که به جز معدودی از کشورها مانند ایران، مصر و ترکیه که واجد شرایط دولت-ملت به معنای متعارف کلمه هستند، باقی کشورها واجد برساخت اجتماعی و یا به قول بندیکت اندرسون اجتماعات تصویری (Anderson, 2016) نزدیک به مفهوم ملت و دولت-ملت مدرن نیستند. هویت‌های متکثر در عراق، سوریه، لبنان، فلسطین (حماس و فتح)، افغانستان و بیشتر کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس به حدی قدرتمند شده‌اند که عرصه را بر تشکیل برساختی به نام هویت ملی به‌شدت تنگ کرده‌اند. بر همین اساس بحث بر سر مفهوم منافع ملی در این کشورها معمولاً بسیار چالش برانگیز است. بازیگران غیردولتی گاه سهمشان در تصمیمات سیاست خارجی از روسای دولت‌ها بیشتر است و این بازیگران معمولاً در سپهرهایی زیست می‌کنند که مفهوم ملت به معنی مدرن کلمه وجود ندارد، به همین دلیل در این کشورها رسیدن به اجماع بر سر درکی ولو حداقلی از منافع ملی همواره چالش برانگیز و جدلی است؛ نگاه کنید به اعتراضات چندسال اخیر در عراق و لبنان. یکی از شعارهای تکراری تظاهرات‌ها این بود که ما «وطن» می‌خواهیم. وطن در ادبیات سیاسی عرب به معنی دولت-ملت در چارچوب مرزهای رسمی است و مفهوم **وطنیه** به معنی تعلق ملی-میهنی (فرا مذهبی، فرا قومیتی و در داخل مرزهای سرزمینی) با مفهوم **قومیه** به معنای هویت عربی که فرامرزی است تفاوت دارد. از همین شعارها می‌توان فهمید که عراق و لبنان تا چه حد با مدل دولت-ملت به اصطلاح مدرن فاصله دارند. اینکه بخشی از مردم عراق یا لبنان چنین دولت-ملت آرمانی را مطالبه می‌کنند ابداً به معنای آن نیست که آرزوی آن‌ها لزوماً محقق خواهد شد؛ لیکن دولت-ملت مورد تمنای آن‌ها می‌تواند برای عده‌ای در سپهری موازی حیات داشته باشد. این سپهرهای موازی از فضاهای فیزیکی مانند خیابان‌ها و میادین و قهوه‌خانه‌ها را در بر می‌گیرد تا فضای مجازی. به تعبیر دیگر امتناع دولت-ملت مدرن در دو جنبه مفهومی و عملی آن باعث می‌شود زمینه برای برآمدن همزمان چندین سپهر موازی در یک جغرافیای واحد فراهم شود.

به باقی منطقه نگاه کنیم؛ ما دو لیبی، سه یمن و چندین افغانستان در ساحت مفهومی و در سپهرهای موازی روی زمین داریم. اینجا بحث تنها بر سر خلاء قدرت و وضعیت چندتکه بودن قدرت نیست بلکه موارد مطالعه نگرش‌های متعدد و گاه متضاد مفهومی به امر حکومت و هویت را نیز شامل می‌شود. ما چندین ادراک موازی از چیستی عراق، لبنان، سودان، یمن، افغانستان و لیبی داریم که همراه با حاملانشان در سپهرهای موازی زیست می‌کنند بی‌آنکه نگرش یکدیگر را به رسمیت بشناسند. علاوه بر این در کشورهای فوق‌الذکر، دولت‌های شناور نه انحصار اعمال زور را دارند نه انحصار تولید معنای هویت ملی و نه انحصار تعریف مشروعیت حکمرانی. همین مشخصه‌ها، امکان وجود سپهرهای موازی قدرتمند در جغرافیای واحد را فراهم می‌سازد.

واژه سپهر در اینجا از این جهت کلیدی است که در این سپهرهای موازی، اقتصاد موازی هم وجود دارد. نیروی قهریه موازی هم همینطور و ایضاً گفتمان و الگوی زیست موازی در رویکرد سیستمی نگارنده به منطقه غرب آسیا، بازیگران دولت شناور

و غیردولتی بسته به حجم تاثیرشان بر روابط منطقه‌ای و بین‌المللی می‌توانند در سطوح موثر تحلیلی روابط بین‌الملل قرار گیرند. سپهر موازی نگارنده قرابتی با مفهوم «سپهر ناهمگانی»^۱ نانسی فریزر دارد. فریزر با نقد روایت تاریخی هابرماسی از چستی و چگونگی شکل‌گیری سپهر عمومی لیبرال، به این واقعیت تاریخی اشاره می‌کند که در فرضیه سپهر عام هابرماس، جایی برای عرض اندام گفتمان‌های اقلیت وجود ندارد؛ هرچند هابرماس به وجود سپهرهای غیرلیبرال اذعان دارد، اما پیش‌فرض هابرماس این است که می‌توان ماهیت جامعه بورژوازی را جدا از روابطش با طبقات و اقشار دیگر درک کرد و این فرض مسئله‌ساز است (Fraser, 1990: 78). از همین رو فریزر با طرح ایده «عرصه ناهمگانی» تصویری از سپهرهایی در پیرامون سپهر غالب لیبرال ارائه می‌دهد که در نگرش هابرماسی (Habermas, 1989) نادیده گرفته شده‌اند؛ به باور فریزر: «عرصه‌های گفتمانی موازی جایی است که اعضای گروه‌های فرودست اجتماعی ضدگفتمان‌ها را خلق و منتشر می‌سازند، این به نوبه خود آنان را قادر می‌سازد تا تفاسیر رقیب از هویت، منافع و نیازهای خویش را ساماندهی کنند» (Fraser, 1990: 67). هرچند فریزر تفکیک مصنوعی جامعه مدنی از دولت و اقتصاد رسمی در اندیشه هابرماس را به نقد می‌کشد، اما در نهایت مفهوم‌پردازی فریزر از سپهر ناهمگانی نیز در بافتار دولت-ملت و استغالی است که قوام می‌یابد. این در حالی است که سپهرهای موازی مورد مطالعه نگارنده، در بافتار دولت‌های شناور و سیستم منطقه‌ای غرب آسیا زیست می‌کنند و آزادی عمل و امکانات آن‌ها در عرصه رابطه دیالکتیکی با جامعه، دولت رسمی و محیط منطقه‌ای و بین‌المللی بسیار وسیع‌تر است.

وجود سپهرهای موازی، امتناع دولت-ملت و استغالی و سیالیت دولت شناور، همه از تجلی‌های سیستم منطقه‌ای غرب آسیا هستند که هرکدام آن یکی را به شیوه چرخه خود تقویت می‌کنند و معنی می‌بخشند. در دولت‌های شناور ذیل این سیستم تعریف هویت ملی، تعریف منابع مشروعیت حکمرانی و در بسیاری موارد حتی قوه قهریه در انحصار دولت مستقر در پایتخت‌ها نیست. این سیستم منطقه‌ای با دولت‌های شناور و سپهرهای موازی خود امکاناتی فراوان در اختیار بازیگران دولتی و غیردولتی می‌گذارد با این حال بازیگران غیردولتی به دلیل دولت نبودن و عدم التزام به تعهدات بین‌المللی دولت‌ها، با بهره‌گیری از این امکانات گاه چالاکي و چابکی به دست می‌آورند که باعث می‌شود به بازیگری قدرتمندتر از دولت در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی بدل شوند و شرایط نامتوازن جهانی که ناشی از گذار به جهان چندقطبی است به سپهرهای موازی در سیستم غرب آسیا اجازه ایجاد یک نوع جهانی‌شدن موازی را می‌دهد. همه این‌ها چالش‌ها و امکاناتی برای محور مقاومت ایجاد می‌کند که اختصاراً در ذیل به آن‌ها پرداخته می‌شود.

پارادوکس‌های سیستم غرب آسیایی

۱. اگر خاصیت سپهرهای موازی این سیستم منطقه‌ای نبود، کشوری به کوچکی امارات چگونه می‌توانست پایتخت‌های عربی را بمباران کند و حتی بالاتر از آن در تغییر رژیم کشورهای منطقه نقش مهم - اگر نگوئیم اساسی - ایفا کند. همین ضعف دولت-ملت مدرن و وجود بازیگران غیردولتی و سپهرهای موازی بود که به نظام‌هایی مانند قطر با جمعیتی بومی زیر نیم میلیون نفر این امکان را می‌داد تا از طریق قدرت رسانه‌ای (الجزیره) اعتراضات عربی را جهت بخشد و از طریق قدرت مالی بی‌حساب خود در تعیین رژیم‌های بعد از سرنگونی نقش فعال ایفا کند؛ جمعیت

۱- Counter public

۲- HABERMAS, J. (1989). The structural transformation of the public sphere: an inquiry into a category of bourgeois society. Cambridge, Polity.

و مساحت بسیار کوچک این نظام‌ها با نقش تجدیدنظرطلبانه آن‌ها تناقض شدید دارد و در هیچ کجای دنیا نمی‌توان مشابه چنین مناسبات پارادوکسیکالی را سراغ گرفت.

۲. از دیگر نقاط مشکل‌آفرین این سیستم ظهور بازیگران غیردولتی تروریستی با دستورکار فراملیتی، فرادولتی همچون القاعده و داعش است. این بازیگران از انفجار انتحاری، کشتار دسته جمعی، شکنجه‌های قرون وسطایی و در مورد داعش حتی از نسل‌کشی برای رسیدن به اهدافشان استفاده می‌کنند. البته به دلیل امتناع دولت-ملت و ستفالی این امکان وجود دارد که هویت‌ها و وفاداری‌های فراملیتی در مدت کوتاهی اشاعه یافته موجب دگرگونی‌های بسیار گردد. البته به دلیل تکثر سپهرهای موازی این جریان‌های فراملی به همان سرعت که فراگیر می‌شوند به همان سرعت هم دچار تشتت می‌شوند. به این صورت که از دل هر کدام چندین جریان نوظهور پدید می‌آید. ضمناً اگر جریان فراملی به حدی قدرتمند شود که در شرف هژمونی بر منطقه باشد خود سیستم منطقه‌ای موجبات مهار هژمونی را در خود مستتر دارد؛ این یک واقعیت است که ضعف دولت-ملت به گروه تروریستی داعش اجازه داد سریعاً گسترش یابد ولی سیستم منطقه‌ای غرب آسیا، از آنجایی که در مقابل هر گونه هژمونی مقاوم است، زمینه تشکیل حشد الشعبی به‌عنوان پادتن مقابله با داعش را نیز در خود مستتر داشت؛ دلیل کارآمدی و انسجام بالای گروه‌های حشد الشعبی توانایی آن‌ها برای بهره‌گیری از سپهرهای موازی به نحو احسن بود؛ آن‌ها قادر بودند از درون همین سپهرها به تامین مالی خود بپردازند، ادبیات مقاومت با رنگ و بوی خاص خود را تولید کنند، شعر و سرود و کلیپ‌های حماسی بسازند و با استفاده از شبکه‌های موازی همفکران خود را سریعاً پیدا کنند.

۳. تله نفوذ: وضعیت خاص دولت‌های شناور در سیستم منطقه‌ای غرب آسیا، بارها قدرت‌های سلطه‌جو را وسوسه کرده تا از شرایط امتناع دولت-ملت متمرکز سوءاستفاده کرده به دنبال نفوذ و تسلط بر منطقه باشند، غافل از اینکه منطقه غرب آسیا همانقدر که نفوذپذیر می‌نماید، هژمونی‌ستیز است. مداخله نظامی پر هزینه و بدون دستاورد مشخص جمال عبدالناصر در یمن، اشغال و عقب‌نشینی خفت‌بار شوروی از افغانستان، تکرار این اشتباه توسط آمریکا در عراق و افغانستان، گرفتار شدن عربستان در اشتباه استراتژیک حمله به یمن، همه و همه گویای این واقعیت است که تله نفوذی در این منطقه وجود دارد که بازیگران جاه‌طلبی را که به تاریخ اعتنا نمی‌کنند را به شدت مجازات خواهد کرد. این سیستم منطقه‌ای به دلیل تکثر هویت‌ها و سپهرهای موازی، دولت‌های شناور و نبود میراث مشترک استعماری، اصولاً هژمونی‌پذیر نبوده و ظرفیت بالایی برای مقاومت دارد. به نظر می‌رسد اعضای محور مقاومت، به‌عنوان یک ائتلاف ارزشی-منطقه‌ای برای مقابله با مستکبران، در گذر زمان و از طریق تجربه، این خاصیت هژمون‌ستیزی سیستم غرب آسیا را درک کرده‌اند و از امکانات و فرصت‌هایش استفاده می‌کنند.

۴. این سیستم مستعد موازنه‌گری نامتقارن است. به‌عنوان مثال ایران مدت کوتاهی پس از شکار پهپاد آمریکایی RQ170 در سال ۹۰، اقدام به مهندسی معکوس این پرنده کرد. عملیات سیف القدس نمونه دیگر از موازنه‌گری نامتقارن است، تکنولوژی موشکی حماس در مقایسه با اسلحه آفندی اسرائیل قدرت تخریب موثری نداشت ولی با شلیک نامحدود و حجم آتش بسیار بالا، تعداد قابل توجهی از موشک‌های مقاومت از تور پدافندی گنبدآهین عبور کرده و به مناطق صهیونیست‌نشین اصابت کردند. احساس وحشت ایجاد شده در میان صهیونیست‌های ساکن تل‌آویو و خصوصاً قشر جوان آن‌ها که تا آن زمان شرایط جنگی را به‌صورت مستقیم تجربه نکرده بودند باعث شد محاسبات نتانیاهو بهم بریزد و رژیم صهیونیستی با خفت تن به آتش‌بس بدهد، همچنین ورود نسل سوم اعراب ۴۸ به میدان مبارزه نشان داد که چگونه مسلمانان عرب با ایجاد سپهرهای موازی در شرایط اشغال و سرکوب، شعله مقاومت را

روشن نگاه داشتند. موازنه‌گری نامتقارن را در عملیات پهبادی انصارالله یمن و حزب‌الله لبنان نیز می‌توان مشاهده کرد. به عبارت دیگر راهبرد نامتقارن مقاومت، با شرایط سیستمیک منطقه غرب آسیا سازگار است.

به نظر می‌رسد سردار سلیمانی به صورت تجربی-شهودی ویژگی‌های سیستمی منطقه را درک کرده بود و راهبردهای سیاسی و نظامی او با مختصات سیستمیک منطقه هماهنگ بود. سردار سلیمانی یک استراتژیست تجربه‌گرا بود که به شیوه مطالعه میدانی، به ویژگی‌های محلی مناطق مختلف ذیل محور مقاومت اشراف کافی داشت. او در ضمن خصوصیات منطقه‌ای غرب آسیا و مناسبات بین‌المللی را بخوبی درک می‌کرد. توجه به تنوع سلاقی، کارکردهای متنوع اجتماعی، ویژگی‌های بومی و خلاقیت‌های محلی گروه‌های مقاومت از مدافعان حرم در سوریه گرفته تا حشد الشعبی در عراق، از جمله استراتژی‌های موفق مبتنی بر درک میدانی سردار سلیمانی بود. از همین رو در استراتژی‌های خرد و محلی، به تعبیر مقام معظم رهبری، شهید سلیمانی «دستشان را پر کرد» به عبارت دیگر جمهوری اسلامی به‌عنوان ام‌القرای مقاومت، مسئول استراتژی‌های کلان بود ولی در مورد سیاست‌های محلی متحدان، تهران هیچ‌گاه نظرات خود را به آن‌ها تحمیل نمی‌کرد.

نتیجه

منطقه غرب آسیا را می‌توان یک سیستم منطقه‌ای نامید؛ طرز روابط درون منطقه‌ای و بین‌الملل در این منطقه با سایر مناطق جهان تفاوت ماهوی دارد؛ این سیستم دارای یک‌سری هنجارها، الگوهای رفتاری و عرصه‌های کنش است که بر اثر تطور در شرایط خاص سیاسی، تاریخی (میراثی) و اقتصادی به تدریج به صورت نهادینه گشته‌اند؛ امتناع ایجاد دولت-ملت مدرن یا به اصطلاح وستفالی در بسیاری از کشورهای زیرمجموعه این سیستم، حضور دولت‌های شناور/سیال، نقش پررنگ بازیگران غیردولتی و وجود سپهرهای موازی، موقعیت منحصر به فرد ژئوپلیتیکی و وجود منابع عظیم انرژی و دلارهای نفتی و گازی از جمله وجوه ممیزه این سیستم نسبت به مناطق دیگر جهان است که پژوهش درباره آن‌ها به سیاستمداران و محققان کمک می‌کند که درک بهتری از چرایی و چگونگی تحولات، دینامیسم و شیوه رفتار بازیگران این منطقه داشته باشند. تکثیر و تکرار سپهرهای موازی در این سیستم به بازیگران غیردولتی چالاک می‌بخشد که دولت‌های رسمی به خاطر تعهدات بین‌المللی و خاصیت بروکراتیکشان فاقد آن هستند. در نتیجه این سیستم منطقه‌ای به دلیل تکثیر هویت‌ها و سپهرهای موازی، دولت‌های شناور و نبود میراث مشترک استعماری، اصولاً هژمونی‌پذیر نبوده و ظرفیت بالایی برای مقاومت دارد. پس خیلی تعجب‌آور نیست که پیش‌بینی و یا حتی تحلیل چرایی رفتار کشورهای منطقه از منظر نظریات غالب روابط بین‌الملل بسیار ممتنع است؛ بخشی از این دشواری به علت کثرت متغیرهای موجود و موثر بر تحولات این منطقه و روابط بین‌الملل معطوف به آن است، بخشی نیز به دلیل پاسخگو نبودن بدیهیات اروپا محورانه نظیر دولت-محوری در نگرش روابط بین‌الملل غربی است. مع‌الوصف آنچه می‌توان از مشاهده الگوها و دینامیسم منطقه آموخت این است که آن دسته از کشورهای منطقه که در سطح قدرت منطقه‌ای قرار دارند، زمانی در حفظ منافع خود موفق‌تر عمل کرده‌اند که به‌عنوان تنظیم‌کننده (Regulator) وارد تعامل با بازیگران دولتی و غیردولتی این منطقه شدند و نه به‌عنوان هژمون. به عبارت دیگر سیستم منطقه‌ای غرب آسیا در برابر ایجاد هر گونه هژمونی چه از درون منطقه و چه خارج از آن واکنش سلبی شدید نشان می‌دهد. یک قدرت منطقه‌ای در این سیستم می‌تواند با مداخله تنظیم‌کننده تلاش کند تا بازیگران موثر (دولتی و غیردولتی) را که تخاصم ذاتی یا ایدئولوژیک با آن قدرت منطقه‌ای ندارند را مجاب به همکاری بر اساس منافع متقابل کند. این همکاری البته باید بر اساس روش بازی بدون حاصل جمع صفر باشد. به این نحو که در فضایی به دور از کنش برتری‌جویانه با یکدیگر وارد تعامل و همکاری دو یا چندجانبه شوند و همه طرف‌ها قانع شوند که ورود به بازی با حاصل جمع صفر به نفعشان نیست. انعطاف‌پذیر بودن در روابط خارجی ضرورت دیگر قدرت منطقه‌ای تنظیم‌گر در سیستم منطقه‌ای غرب آسیا است. به دلیل خاصیت سپهرهای موازی اینجا رقابت‌ها و وفاداری‌ها خیلی سریع از شکلی به شکل دیگر در می‌آیند.

شکاف‌هایی مانند مذهب و یا قومیت گاه پرننگ می‌شوند و گاه کمرنگ و شکاف‌های دیگری همچون شکاف طبقاتی، نسلی و یا شکاف جریان اصلی-حاشیه، توازن قوا در این یا آن کشور را دستخوش تلاطم می‌کند. نتیجه اینکه بازیگرانی که تا دیروز در حاشیه بودند در مدت نسبتاً کوتاهی ممکن است در متن قرار گیرند و گفتمان‌های فراملی ممکن است روزی بسیار موثر شوند و زمانی از رونق بیافتند. بنابراین قدرت‌های منطقه‌ای تنظیم‌کننده باید با انعطاف‌پذیری بالا درون این سیستم نقش‌آفرینی کنند و بپذیرند که سیستم این منطقه علی‌الخصوص به دلیل بهره‌مندی از دولت‌های شناور و سپهرهای موازی پویایی و سیالیت بالایی دارد. در نتیجه قدرت‌های منطقه‌ای تنظیم‌کننده هم باید انعطاف‌پذیر باشند هم داده‌هایشان از تحولات منطقه را مدام به‌روز کنند و به هیچ گروهی چک سفید ندهند. نکته‌نهایی اینکه جهان چندقطبی در حال ظهور، با خاصیت متکثر این سیستم سازگاری بیشتری دارد تا جهان تک‌قطبی. رشد جهانی‌سازی موازی که از نتایج رسیدن به آستانه جهان چندقطبی است با پارادایم، نحوه رفتار و امکانات سیستم منطقه‌ای غرب آسیا سازگار است. ضمناً در یک نظام چندقطبی به دلیل عدم تجمع منابع قدرت در دست تنها یک ابرقدرت (جهان نامتوازن)، توان و به تبع آن سودای هژمونی بر منطقه غرب آسیا کمتر خواهد بود. بنابراین قدرت‌های بزرگ جهان چندقطبی با قبول واقعیت تنوع و تکثر موجود سیستم منطقه‌ای وارد تعامل چندجانبه با کشورها و بازیگران غیردولتی در این منطقه خواهند شد. این لزوماً به معنی آغاز دوران صلح‌آمیزتر در این منطقه نیست بلکه به این معنی است که اعضای این سیستم منطقه‌ای از خودمختاری بیشتری بهره خواهند برد و سپهرهای موازی رونق بیشتری خواهند یافت. بنابراین قدرت‌های منطقه‌ای می‌بایست خود را برای دوران جدید آماده سازند.

فهرست منابع

منابع غیرفارسی

- ۱- Anderson, Benedict R. O'G. (2016). *Imagined communities: reflections on the origin and spread of nationalism*. London: Verso.
- ۲- Ateş, Sabri. (2015). *The Ottoman-Iranian borderlands: making a boundary 1843-1914*. Cambridge University Press.
- ۳- Ayoob, Mohammed (1995), *The Third World Security Predicament, State Making, Regional Conflict and the International System*, Boulder, CO, Lynne Rienner Press
- ۴- BARNETT, M. N. (1998). *Dialogues in Arab politics: negotiations in regional order*. New York, Columbia University Press.
- ۵- Boyar, Ebru (2013). "Ottoman expansion in the East". In Faroqhi, Suraiya N.; Fleet, Kate (eds.). *The Cambridge History of Turkey: Volume 2, The Ottoman Empire as a World Power, 1453–1603*. Cambridge University Press.
- ۶- Braumoeller, B. F. (2012). *The great powers and the international system: systemic theory in empirical perspective*. Cambridge; New York: Cambridge University Press.
- ۷- Bromley, Simon (1994), *Rethinking Middle East Politics*, Oxford, Polity Press.
- ۸- BROWN, L. C. (1984). *International politics and the Middle East: old rules dangerous game*. London, I.B. Tauris.
- ۹- BUZAN, B., & WÆVER, O. (2013). *Regions and powers: the structure of international security*. Cambridge, Cambridge University Press.
- ۱۰- CURD, P., & GRAHAM, D. (2011). *The Oxford handbook of presocratic philosophy*. New York, Oxford University Press.
- ۱۱- EVANS, D. (1996). *An introductory of Lacanian psychoanalysis*. London, Routledge.
- ۱۲- FRASER, N. (2003). *Rethinking the public sphere: a contribution to the critique of actually existing democracy*. *Civil Society and Democracy: A Reader*. 83-105.
- ۱۳- GAUSE, F. G. (1999). *Systemic Approaches to Middle East International Relations*. *International Studies Review*. 1, 11-31.
- ۱۴- HABERMAS, J. (1989). *The structural transformation of the public sphere: an inquiry into a category of bourgeois society*. [Cambridge], Polity Press.
- ۱۵- Hathaway J. & Barbir K. K. (2008). *The arab lands under ottoman rule 1516-1800*. Pearson Longman.
- ۱۶- Heraclitus, and T. M. Robinson. 1987. *Fragments: a text and translation*. Toronto: University of Toronto Press.
- ۱۷- Hourani, Albert. (1981). *The Emergence of the Modern Middle East*: University of California

- ۱۸- Owen, Roger (1981), *The Middle East in the World Economy, 1800–1914*, London and New York, Meuthen.
- ۱۹- Parsons, T. (1937). *The Structure of Social Action: A Study in Social Theory with Special Reference to A Group of Recent European Writers*. New York: The Free Press.
- ۲۰- Shils E. (1960). Political development in the new states. *Comparative Studies in Society and History* 265-292.

